

# پایان یک زندگی منفی

## در گذشت یکی از عوامل رویزیونیسم در ایران

مطبوعات نوشتند که فریدون کشاورز پزشک اطفال و یکی از رهبران سابق حزب توده ایران درگذشت. کمتر کسی در باره نقش منفی این عنصر در جنبش کمونیستی آگاه است. همه دشمنان کمونیست نیز تلاش می کنند برای این عنصر منفی نکات مثبت یافته و از وی چهره پسندیده به اجماع عرضه کنند. طبیعتاً تأیید این چهره و ساختن یک شخصیت "برجسته" و "مستقل" از وی برای همه ضد کمونیست‌هایی که از قبل وی پژوهشگر شده اند منافع طبقاتی دارد. از این گذشته هستند پاره ای آدمها که فریب فریدون کشاورز را خورده و منتها آلت دست وی بوده اند. اینها نیز حاضر نیستند برای اعتراف به ضعفهای خویش ماهیت فریدون کشاورز را بر ملا کنند. رفقا قاسمی و فروتن همواره به نقش منفی این عامل شوروی در جنبش کمونیستی ایران اشاره کرده اند و نقش وی را در بیراهه بردن جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران در سالهای ۱۹۶۸ برملا ساخته اند. رفیق فروتن حتی در خاطراتش بخشی از آنرا به افشاء فریدون کشاورز در زمان حیاتش اختصاص داده است که از جانب وی بی پاسخ ماند. ما برای آگاهی عمومی، برای علاقمندان به حقیقت این بخش از اثر رفیق فروتن را تجدید چاپ می کنیم تا خوانندگان متوجه شوند که هواداران تجلیل از فریدون کشاورز تا به چه حد ریاکارانه رفتار می کنند و خود از چه قماشند.

رفیق دکتر غلامحسین فروتن در کتاب خود "یادداشت‌هایی از گذشته حزب توده ایران در مهاجرت" از صفحه ۲۴۰ در مورد دکتر فریدون کشاورز چنین می نویسد: "جالب اینکه همین کشاورز که صریح می نویسد فروتن نوکر چین شده بود خود، آری خود با ماموریت از جانب شورویها مانع از آن شد که من به "نوگری چین" درآیم. قضیه از این قرار است:

بروز رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی سرآغاز نبرد نوی در درون جنبش کمونیستی جهانی گردید، نبرد میان مارکسیسم و رویزیونیسم که از آغاز سده کنونی پنهان و آشکار با دامنه ای کم و بیش گسترده در گرفته و ادامه یافته است، با این تفاوت که این بار در یک قطب (رویزیونیسم)، کشور پهناور و پر توان اتحاد شوروی قرار داشت که به مناسبت دستاوردهای بزرگش در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و پیرویش در جنگ با فاشیسم، در سراسر جهان و در نزد پرولتاریای همه کشورها از اعتماد و احترام عمیقی برخوردار بود و بهمین علت موفقیت آن در این نبرد می توانست تأثیر ویرانگر عظیمی داشته باشد، و در قطب دیگر (مارکسیسم) کشور پهناور و حزب پر اعتباری مانند چین و حزب کمونیست چین که اندیشه آفرینی توانا و خلاق مانند مانو تسه دون آنرا رهبری می کرد، رهبری که سراسر زندگی با انقلاب چین در آمیخته و در مبارزه با انحراف از مارکسیسم در تمام زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی گذشته بود.

رویزیونیست ها برای تخطئه این نبرد تاریخی بزرگ ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر و پوشانیدن ماهیت این نبرد، از کمونیست ها به عنوان "چینی" یا "طرفدار چین" یاد می کردند. کشاورز هم ابلهانه مرا که با رویزیونیسم شوروی درگیر شده بودم "نوکر چین" خطاب کرده است. در واقع آنچه که به چشم می آمد و همه کس آنرا می دید و می فهمید نبرد دو ایدئولوژی متضاد بود که میان دو حزب برگ چین و شوروی و اصولاً در درون جنبش کمونیستی جهانی جریان داشت. در این نبرد عظیم دورانسان هر کمونیستی وظیفه داشت همراه با همه کمونیستها در سنگر مارکسیسم علیه رویزیونیسم جای گیرد و به دفاع از مارکسیسم برخیزد. این خود یکی از مظاهر انترناسیونالیسم پرولتری است.

اگر در جمع رهبری حزب توده ایران فقط سه تن دست رد بر ایدئولوژی بورژوائی حزب "کمونیست" شوروی گذاشتند در عوض اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب توده در کشورهای غرب اروپا از رهبری حزب بریند و در صدد سازمان دادن خویش در یک حزب مارکسیستی برآمدند.

با طرد مشی بین المللی حزب توده وظیفه ما پایان نمی یافت. برنامه ما این بود که به اقامت خود در آلمان شرقی که در آن هیچگونه فعالیتی امکان پذیر نبود خاتمه دهیم و رهسپار غرب شویم تا در آنجا دستمان برای فعالیت باز باشد. این اقدامی نبود که بتوان به سهولت بدان دست یافت. ما برای عملی ساختن نقشه خود به کمک مارکسیست ها نیاز داشتیم. بنظر ما می رسید که این کمک را حزب کمونیست چین می تواند در اختیار ما بگذارد. از طریق سفارت چین در برلن شرقی با این حزب تماس گرفتیم، برنامه کار خود را نیز توضیح دادیم، از ما استقبال گرمی بعمل آمد پس از نخستین تماس، تماس های دیگری برای تصمیم گیری در باره چگونگی اجرای برنامه داشتیم و جریان با موفقیت پیش می رفت. متأسفانه روزی فرارسید که ورق بکلی برگشت و روابط مقامات چینی با ما به سردی گرایید و از آن پس حتی ما را به سفارت نیز راه ندادند. بدین ترتیب دریچه ای که به روی ما گشوده شده بود با خشونت بسته شد.

در اندیشه فرو رفیقیم که چرا مقامات حزب کمونیست چین پس از برخورد گرم و صمیمانه اولیه رفتارشان اینگونه تغییر کرد. هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم. بالاخره خود را قانع کردیم به اینکه حزب کمونیست چین که حزب بزرگ و پر توانی است بخاطر پیش برد مبارزه نخواست به کمک به ما خود را در معرض اتهام مداخله در امور احزاب دیگر قرار دهد. پس از چندی توجه ما به حزب کار آلبانی معطوف گردید. به سفارت آلبانی در برلن شرقی مراجعه کردیم وضع خود را و برنامه خود را به جناب سفیر توضیح دادیم. از بخت بد در اینجا بر ما همان رفت که در جریان سفارت چین پیش آمد. ابتداء جناب سفیر ابراز مسرت فراوان کرد از اینکه ما را در صف مارکسیست - لنینیستها می بیند سپس با ما به پیروزی مارکسیسم - لنینیسم نوشتید و اظهار داشت: چنانچه گذرنامه می داشتید فوراً به شما ویزا می دادم که به تیرانا بروید و مسایل را با حزب حل کنید. اما صدور گذرنامه منوط به تصویب وزارت خارجه است. فردا بیایید همه چیز روبراه است. فردا بازگشتیم بیروح و سرد به ما گفتند جواب نرسیده هفته آینده مراجعه کنید. هفته آینده تماس خود را با ما قطع کردند.

آنچه ما را در حیرت فرو می برد این بود که چرا این دوستان که در حسن نیت و خواستشان در کمک دادن به ما تردیدی نداشتیم ابتداء با روی باز ما را می پذیرفتند و خواست درونی آنها نیز یاری رساندن به ما است، اما ناگهان همه چیز دگرگون می شود و بیزاری و دشمنی جای محبت و دوستی را می گیرد.

بعدها از ممعا پرده برداشته شد. نیمه شبی (آری نیمه شبی) طبری به در خانه قاسمی می رود و در همان آستانه در به او اطلاع می دهد که کشاورز بنا بر ماموریتی که شورویها به او داده بودند نخست با استفاده از آشنائی با رامیز آلیا (در آن تاریخ دبیر حزب کار و اکنون رئیس جمهور آلبانی)، آشنائی که در مدرسه حزبی در مسکو با او پیدا کرده بود، ابتداء به آلبانی می رود و ما سه تن را به عنوان جاسوسان شوروی به حزب کار آلبانی معرفی می کند و سپس با واسطه حزب کار آلبانی راهی چین می شود و در آنجا نیز ماموریت خود را به انجام می رساند و گویا با مقامات عالی رتبه دولت و حزب به گفتگو می نشیند. شگفت آنکه از آنجا مستقیماً به مسکو پرواز می کند، گزارش ماموریت موفقیت آمیز خود را به آگاهی مقامات شوروی می رساند، با یاران و دوستان ایرانی خود نیز در مسکو ملاقات می کند و با عزت و احترام به محل اقامت خود باز می گردد. طبری پس از دادن این گزارش به قاسمی اضافه می کند: نظریات شما صحیح است ولی کاری از شما ساخته نیست. بعدها وقتی در مارس ۱۹۷۶ بنا بدعوت بخش فارسی اداره نشریات خارجی مسافرتی به چین داشتیم، در پایان بحثی با سه تن از نمایندگان حزب در باره "تنوری سه دنیا"، بحث کشاورز را میان کشیدیم و پرسیدیم چرا نسنجیده و تحقیق نکرده گفته های کشاورز حقیقت پنداشتید. لحن سختم سرزنش آمیز بود. آنها برآشفته گفتند این موضوع گذشته است چرا اینهمه بر روی آن اصرار می ورزید؟ آری، موضوع گذشته بود اما به چه قیمتی!

پس از روی کار آمدن خروشچف، کمیته امنیتی دولتی (ک.ا.گ.ب.) این تاکتیک را به کار گرفت که عده ای از ماموران خود را که در اتحاد شوروی با کشورهای شرق اروپا می زیستند به کشورهای خارج از منطقه سیادت خود گسیل دارد تا با بگونی از حزب، بویژه کامبخش و کیانوری، اینگونه بمایانند که آنها با حزب و مشی آن سر ستیز داشته اند و حزب نیز آنها را از صفوف خویش اخراج کرده است. آنرا بدینطریق امکان میافتند اعتماد اشخاص یا گروه ها را بخود جلب کنند و به مقاصد شوروی جامع عمل بپوشانند. اشتباه نمیکنم اگر بگویم پایه این کار با اخراج کشاورز از کمیته مرکزی گذاشته شد.

در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران، کشاورز به عضویت هیئت اجراییه انتخاب نشد. عدم شرکت در بالاترین مقام رهبری حزب هیچگاه برای او قابل تحمل نبود. یکبار در دی ۱۳۲۵ که در انتخاب هیئت اجراییه موقت ناکام ماند تهدید به استعفا از حزب کرد که کارساز در آمد و به هیئت اجراییه موقت گماشته شد. اما در مسکو تهدید به استعفا نشی نمی توانست بازی کند و او می بایستی با عضویت کمیته مرکزی بسازد و در مسکو بماند.

دیری نگذشت که صدای او در انتقاد از کمیته مرکزی بلند شد که گویا نمی خواهد برای فعالیت انقلابی به ایران برود و به دیگران نیز امکان نمی دهد، مدعی شد که خیال دارد برای فعالیت سیاسی، اتحاد شوروی را ترک گوید و ابتداء به کشورهای مجاور ایران و سپس به ایران برود. در همین اثنا معلوم شد که دو تن از عاملان سازمان امنیت شوروی، برادر او جمشید و عامل کهنه کار و کارگشته و دیگری بنام مراد رزم آور (گرد و سروان سابق ارتش) برای تهیه گذرنامه عراقی برای کشاورز به سفارت عراق رفت و آمد دارند. مراد رزم آور خود در سازمان امنیت عراق مقام شاخ داشت و غالباً بلامانع به عراق مسافرت می کرد. او حتی در

کشور های اتریش، چکسلواکی، فرانسه، انگلستان ماموریت هائی انجام می داد و به برکت خدمت به "سازمان امنیت دولتی" (کا.گ.ب.) ثروتی بهم زده بود که اکنون مورد استفاده بازماندگان او است.

پس از آنکه همه چیز آماده شد، مقامات شوروی به هیئت اجراییه اطلاع دادند که بگذارند کشاورز در کمیته مرکزی حضور یابد و حرفهای خود را بزند و کمیته مرکزی سپس هر تصمیمی که خواست در باره او اتخاذ کند و چنین شد. کشاورز در پلنوم ششم کمیته مرکزی (۱۲ تا ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ مطابق سپتامبر ۱۹۵۹) حضور یافت و بدون محدودیت وقت همه حرفهای خود را گفت و در پایان نیز تصمیم قاطع خود را مبنی بر ترک شوروی ابراز داشت ولو آنکه به قیمت اخراج او از کمیته مرکزی تمام شود. در پایان، پلنوم به اتفاق آراء، منهای رای رضا روستا، او را از ترکیب کمیته مرکزی اخراج کرد. کشاورز در کتاب خود "من متهم می کنم" به اخراج خود معترف است، معذالک عنوان "عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران" بدنبال نام او بر روی جلد کتاب خودنمایی می کند و نویسنده هرگز در صدد رفع سوء تفاهم برنیامده است!

برای رفع هرگونه تصور نادرست باید بیفزایم که توصیه مقامات شوروی که بگذارید کشاورز حرفهایش را بزند با اختصاص یک جلسه از پلنوم کمیته مرکزی به این امر (کمیته مرکزی بخاطر امر وحدت دو حزب توده و فرقه دموکرات تشکیل شده بود) و حضور کشاورز در این جلسه، چیزی جز یک صحنه سازی مقامات شوروی نبود که در واقع برای نقشه های آینده خود می خواستند اخراج کشاورز هر چه مسجل تر و پر سر و صداتر صورت گیرد و کشاورز بتواند هرگاه ضرورت اقتضاء کند خود را مخالف حزب توده ایران، مخالف شوروی و مبارز سرسخت با رویزیونیسم بنمایاند و کار خود را از پیش ببرد، چنانکه از مسافرت به آلبانی و چین همین دستمایه را بکار گرفت. و باید گفت که در این مهم کمیته مرکزی حزب توده نیز بیاری او آمد. کشاورز در کتاب خود از نامه کمیته مرکزی به "احزاب برادر" یاد می کند که در آن اخراج کشاورز را از کمیته مرکزی به اطلاع آنها رسانیده است و رونوشت این نامه را "دبیرکل یکی از احزاب کمونیست که حکومت را در دست دارد به او داده است" (ص. ۱۹). اصولاً هیچ حزبی هنگامی که عضوی از اعضای کمیته مرکزی را کنار می گذارد آنرا به "احزاب برادر" طی بخشنامه اطلاع نمی دهد. وانگهی کشاورز در محافل "احزاب برادر" آنچنان سرشناس نبود که چنین نامه ای لازم آید. واقعیت اینست که این نامه در آستانه سفر کشاورز به چین و آلبانی برای احزاب این دو کشور فرستاده شده تا اعتماد کامل آنها را به کشاورز و حرفهای او جلب کند و آن دبیرکلی که رونوشت آن نامه را (البته در صورت صحت ادعای کشاورز) به او داده کسی جز انور خوجه دبیرکل حزب کار آلبانی نمی توانست باشد. با این نامه ماموریت کشاورز بیقین با موفقیت کامل روبرو می گردید.

کشاورز حتی کلمه ای هم در باره حضور خود در پلنوم کمیته مرکزی و بیانات طولانی خود در جلسه پلنوم نمی گوید. تو گویی می خواهد از این واقعیت، از این صحنه سازی شورویها بگریزد. در عوض کوتاه توضیح می دهد: "بلافاصله با جدیت مشغول تهیه خروج خود از اتحاد شوروی شدم" (ص. ۱۵) برای یک فرد ناآگاه این تصور پیش می آید که در آن زمان هر کس که در مسکو یا در هر نقطه دیگری از اتحاد شوروی میزیست می توانست هر لحظه که دلش خواست "خروج خود را از اتحاد شوروی تهیه" ببیند و این کشور را ترک کند. مقامات شوروی اگر خودشان در کار اعزام کشاورز به عراق دست نداشتند هیچکس توانائی تدارک چنین خروجی را نداشت.

در مورد کشاورز این نکته مهم نیز وجود داشت که حزب توده ایران او را از کمیته مرکزی اخراج کرده بود و خروج او را صلاح نمی دانست، مقامات شوروی ممکن نبود نسبت به این نکته بی تفاوت بمانند چنانکه بعداً اعضای سه گانه (سغائی، فروتن، قاسمی) که بدنبال اختلاف در مشی حزب توده و اتحاد شوروی از کمیته مرکزی اخراج شدند بی تفاوت نماندند و به آنها اجازه ترک مهاجرت داده نشد. وانگهی همه امکانات خروج از اتحاد شوروی مانند ویزای خروج، تهیه بلیط ترن یا هواپیما که بدون آنها عبور از مرزهای شوروی (و حتی از محدوده مسکو بفاصله ای بیش از ۴۰ کیلومتر) نیست در دست خود مقامات شوروی است که اگر نخواهند در اختیار متقاضی نمی گذارند.

کشاورز مانند برادرانش از اعتماد مقامات شوروی برخوردار بود. برادر بزرگ او کریم کشاورز "محرم اسرار" شورویها لافل در عرصه "انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی" بود و تا پایان عمر خود باقی ماند. جمشید کشاورز برادر دیگرش، با مقامات امنیتی شوروی ارتباط داشت و هم او بود که به همراهی مراد رزم آور چنانکه در پیش آمد، خروج کشاورز را "تهیه" کرد. علیرضا حکمت، یکی از قربانیان جاسوسی او بود که به سیبری تبعید شد. حکمت که در پایان دوره تبعید پرونده خود را خوانده بود، پس از بازگشت به مسکو از گزارشی که بر اساس آن او را روان تبعید کرده بودند با بعضی از دوستان نزدیک خود و از جمله با من حکایت کرد و اظهار داشت: مطالبی که در این نامه خواندم، کسی جز من و جمشید کشاورز اطلاع نداشت.

بنا بر کشاورز، عبدالکریم قاسم دستور داد که از او دعوت شود که بعنوان استاد امراض اطفال در عراق مشغول بکار شود. برآستی انسان چیزهایی از کشاورز می خواند. می شنود که به لطیفه و طنز می ماند. عبدالکریم قاسم که با کودتائی رژیم سلطنتی عراق را برانداخت و رژیم جمهوری را جایگزین آن ساخت لابد در خواب دید که طالع او در تیمار کودکان عراقی است. "رمل و اسطرلابی انداخت" و در آن دید که ستاره فروزان پزشکی کودکان در ناف مسکو نشسته است و او در گذشته سابقه پراختاری دارد، وکیل سابق مجلس، وزیر سابق، "استاد دانشگاه" سابق و پزشک کودکان، وکلا، وزرا، سفرا و حتی دربار پهلوی (چه عناوین افتخار آمیزی!) بلادرنگ دستور داد او را به بغداد دعوت کنند و او هم دعوت را "لبیک" گفت.

در بغداد هنوز از گرد راه نیاسوده او را مامور تشکیل یک حزب "کمونیست" علنی ساختند که هم خوشایند خروشچف باشد و هم باب طبع عبدالکریم قاسم. حزب کمونیست عراق از جمله آن احزابی بود که در مجموع از مواضع مارکسیسم-لنینیسم دفاع می کرد. من چند تن از اعضای کمیته مرکزی آنرا در اکتبر ۱۹۵۹ در پکن ملاقات کردم که مانند من (در ترکیب هیئت نمایندگی حزب توده) به جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر دعوت شده بودند. جوانانی پرشور، صمیمی، محکم و استوار. حزب کمونیست عراق پس از کودتای عبدالکریم قاسم هنوز مخفی فعالیت می کرد. رهبر کودتا خواهان یک حزب کمونیست علنی بود با برنامه ای که موافق سلیقه او باشد. حزب کمونیست عراق با استواری در مواضع خود به چنین خواستی تن در نمی داد. کشاورز همراه با فردی بنام داود صانع برنامه و اساسنامه ای برای حزب کمونیست علنی تدوین کرد و کودکی را بنام حزب "کمونیست" بنویسید. بنویسید: "کمونیست" بنویسید: "فروتون که هنوز ... نوکر چین نشده قاسم باشد. اما این کودک دیری نپایید و در واقع مرده زاده شد.

مسافرت او به آلبانی و چین و "آجر کردن نان" سه تن از اعضای اخراجی کمیته مرکزی یکی دیگر از ماموریت های او بود که با موفقیت قرین گردید. بدین ترتیب من به یمن ماموریت بسیار موفقیت آمیز کشاورز از "نوگری چین" بازماندم. کشاورز از موفقیت ماموریت خود آگاهی کامل دارد ولی این آگاهی مانع آن نیست که این وجود "با شرف" که "هرگز دروغ نمی گوید" قریب بیش از سی سال بعد (در ۱۹۵۷) در کتابش سیاه بر روی سفید بنویسد: "فروتون که هنوز ... نوکر چین نشده بود..." (ص. ۷۷).

فریدون کشاورز از عراق و مسکو راهی الجزایر شد. سپس در الجزایر زیر بار محسن رضوانی یکی از گردانندگان اصلی شورشیان ضد حزب توده را گرفت و وی را در مقابل قاسمی و فروتن و سغائی قرار داد و در مقابل حزب کار آلبانی از وی و همکارانش حمایت کرد و پایشان را به آلبانی و چین باز نمود. از همان روز نخست شورویها سرخ را خودشان بدست گرفتند تا موج اعتراض انقلابی را که در غرب در میان جوانان انقلابی بوجود آمده بود خود در دست گیرند و در مجاری انحرافی به نابودی بکشاند. ماجراجویی بجای مارکسیسم لنینیسم نشست و فاجعه بیار آورد. فریدون کشاورز پس از نقش منفی که رویزیونیستها بر عده اش گذارده بودند خود را کنار کشید و این نظرات را به عوامل دیگری با اشاره شورویها واگذار کرد تا در راه احیاء حزب طبقه کارگر ایران تخریب کنند و مبارزه ضد رویزیونیستی را به کجراه بکشاند.

خوانندگان اگر به خاطرات رفیق فروتن صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۹ مراجعه کنند و نقش یک سازمان شبه مافیائی وابسته به شوروی را در بلژیک و فرانسه که سرش تا الجزایر می رفت و زیر بغل محسن رضوانی را گرفته بود مورد مطالعه قرار دهند و سپس از منظر محسن رضوانی به توضیح همان مقطع از مبارزه برای پیدایش "سازمان انقلابی" در کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با محسن رضوانی" مراجعه نمایند در شگفت می مانند که چگونه این سازمان گسترده و پر قدرت شبه مافیائی که سرش به شوروی بند بود محسن رضوانی را که با ساده لوحی شگفت انگیزی از کنار این همه رویدادها شگفت که در اطرافش وجود دارد بی خیالانه می گذرد، به الجزایر کشاند، از مرزها عبور داد و سرش را به فریدون کشاورز عامل شورویها وصل می کرد. "توفان" ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در همان دوره سوم خویش از نقش کثیف فریدون کشاورز در جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر ایران یاد کرد و نشان داد که چگونه این فرد پس از اجرای ماموریت خویش به پشت پرده رفت.

تجربه فریدون کشاورز و "سازمان انقلابی" نشان می دهد که دشمن طبقاتی و در این جا رویزونیستهای خروشچفی با چه سیاست و از مدتها قبل با برنامه ریزی دراز مدت و حسابشده در پی آن بودند که مارکسیسم لنینیسم را در شوروی و در سراسر جنبش کمونیستی بنابودی بکشاندند. آنها نه تنها برای حزب توده ایران و حزب کمونیست عراق بلکه برای بسیاری احزاب برادر نظیر حزب کمونیست مصر نیز برنامه چیده بودند. آنها با آگاهی از وضعیت درونی احزاب کمونیستی خودپرستان، شارلاتنها، عناصر ضعیف و بسیاری رفقای صمیمی را که شیفته سوسیالیسم در شوروی بودند فریب دادند و به سلاح خانه بورژوازی کشاندند و سرانجام با دست گورباچف و یلتسین به توهم چند ده ساله فریب خوردگان پایان دادند تا خانه نشین شوند و از مبارزه انقلابی برای پیروزی لنینیسم دست بردارند. تجربه فریدون کشاورز حاکی از بیرحمی و خطرناکی دشمن طبقاتی است. و این تجربه از ما دیدگان باز می طلبد. برای مقابله با این دسیسه های دشمن، کمونیستها ابزار تجربه شده و آزموده ای دارند که باید همواره با هشیاری به کار بگیرند. نخست اینکه کمونیستها باید اصولیت کمونیستی را حفظ کنند و آنرا در مقابل لیبرالیسم رخنه گرای بورژوازی قرار دهند. باید همواره از اصول مارکسیسم لنینیسم دفاع کنند و مرزهای خویش را با دشمنان و یا آشفته فکران و اپورتونیستها روشن نگهدارند. کمونیستها باید بر کیفیت و نه بر کمیت تکیه کنند. ارزش دو کمونیست مارکسیست لنینیست از صد تا رویزونیست ضد کمونیست بیشتر است. کمونیستها باید ملاک مارکسیسم لنینیسم را شرط روابط رفیقانه قرار دهند و نه رفیق بازی لیبرالیستی را شرط وحدت کمونیستی جا زنند. اپورتونیسم و رفرمیسم مانند خوره اندام سالم کمونیسم را از درون می خورد و پوک می کند. کمونیستها باید هوادار تشدید مبارزه طبقاتی و نه صلح طبقاتی باشند. کمونیستها باید به اصول لنینی سازمانی احترام بگذارند و انضباط حزبی را برای پیشبردن یک مبارزه سالم درونی ایدئولوژیک برجسته کنند تا دست دشمنان و خرابکاران در تشکیل فراکسیون در حزب رو شود. کمونیستها باید به اصل پنهانکاری توجه کنند تا آماج حملات دشمنان قرار نگیرند. این ها از جمله شرایطی است که مانع خواهد شد دشمن به درون حزب رخنه کند و به دسیسه چینی بردارد و یا افراد ماجراجو و خود سر و کارپرست که مقید به هیچ ضابطه ای نیستند زمام امور را در تشکیلاتها به کف آورند و فاجعه به بار آورند. نقش کثیف کورش لاشائی هم اکنون در مقابل ماست که با خیانت به منافع ملی و طبقاتی در اوج شاهپرستی و دشمنی با کمونیسم دیدار عدم رهسپار شد. وی زمانی در ارتش طالبانی در خدمت دولت عراق که در جبهه مسکو قرار داشت و عملا حامی سوسیال امپریالیسم شوروی بود بر ضد کردهای بارزانی اسلحه می کشید و آنرا مبارزه مسلحانه برای آزادی ایران جا می زد و سرانجام نیز مانند خواهرش که نیمه دربار پهلوی بود به پایبوسی شاه رفت و به نفی کمونیسم پرداخت. جنبش کمونیستی باید با هشیاری و انتقاد از خود سازنده راه بر این آموزگاران منفی ببندد که هنوز هستند در یوزگانی که از آنها تجلیل می کنند، زیرا که خودشان در تمام کثافتکاریهای آنها نقش داشته اند.

کشاورز به گذشته حزب توده ایران که گذشته ای پر افتخاری است و تاریخ معاصر ایران را رقم زده است با دشمنی برخورد می کند. این روش متعارف رویزونیستها در سراسر جهان است که گذشته احزاب کمونیستی را برای تخطئه این جنبش برای اینکه دیگر تکیه گاهی وجود نداشته باشد تا کسی برای صعود به قله مبارزه طبقاتی بدان متکی شود و از آن الهام بگیرد به لجن بکشند. این یک مبارزه طبقاتی است. مبارزه ای میان مارکسیسم لنینیسم و رویزونیسم. این کار با روی کار آمدن خروشچف آغاز شد و به صورت سیستماتیک در سراسر جهان به کار گرفته شد. هدف از این کار نابودی سنتهای انقلابی کمونیستها بود تا پیوندهای نسلهای بعدی انقلابی را از گذشته انقلابی آنها ببرد. امروز ما آشکارا با این روش روبرو هستیم. دولتهای امپریالیستی حتی در این عرصه با سرهم بندی اسناد جعلی، تاریخ می نویسند. در بلغارستان گئورگی دیمیتروف را تخطئه می کنند، در جمهوری چک ژولیس فوجیک قهرمان بزرگ ملی چک بی حرمت می شود، در آلمان از "زنبارگی" برتولت برشت "برده" بر می دارند. فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی موجی تازه در تخریب گذشته مثبت و انقلابی احزاب کمونیستی بوجود آورده است. اگر با دقت به گذشته معاصر فریدون کشاورز نظر افکنید وی در حمله به شورویها همواره آن هسته مارکسیسم لنینیسم و سوسیالیسم لنینی استالینی را یعنی گذشته انقلابی شوروی را مورد نظر داشت و این خواست روشن رویزونیستها بود که برای جاسوسی وی را روانه الجزایر ساخته بودند تا در آن منطقه به خرابکاری بردارد. فریدون کشاورز اگر بنا بر ادعایش با حزب توده ایران به علت سیاست "ضد انقلابی" آنها مخالف بود کسی مانع وی نمی شد که برای فعالیت انقلابی زندگیش را فدا کند. کسی مانع وی نمی شد که در دفاع از مارکسیسم لنینیسم قلم و توانائی مالیش را به خدمت بگیرد. کسی مانع وی نمی شد تا به مقابله با گورباچف و یلتسین (ما از خروشچف و بژرف سخنی نمی گوئیم- توفان) بردارد و از سوسیالیسم دفاع کند و حقانیت آنرا اثبات نماید. خیر وی کوچکترین تلاشی برای دفاع از سوسیالیسم نکرد تا عمر سیاسی بیهوده اش به پایان رسید. وی کمونیست نبود تا بتواند از کمونیسم دفاع کند.

نمونه کشاورز در احزاب برادر دیگر نیز بودند و این همه دامنه گسترده تبلیغاتی و تدارکاتی برای تخریب مارکسیسم لنینیسم تنها حاکی از وحشت دشمنان کمونیسم از اندیشه بزرگ مارکسیسم لنینیسم است. حال نشریه نیمروز مورخ ۲۱ مهر ۱۳۸۵ با الهام از جیره خواران فریدون کشاورز در تجلیل از نقش این جاسوس ضد انقلابی و ضد کمونیست و وابسته به اجنبی شناخته شده و خرابکار در جنبش کمونیستی ایران و منطقه می نویسد: "در دهه ۱۹۶۰ به دنبال مخالفت چین با سیاست های شوروی، امیدی تازه در دل دکتر کشاورز جوانه زد و او را به چین کشاند. اما چندی نگذشت که دریافت سران چین نیز "انترناسیونالیسم" را تنها در خدمت اهداف خود تعبیر می کنند. دکتر کشاورز در سالهای دهه ۱۹۷۰ به سوئیس رفت و تا آخر عمر در شهر ژنو زندگی کرد." (تکیه از ماست-توفان).

این است نمونه تاریخی بورژوازی که بی سند و مدرک و تحقیق، کوهی از ادعا بیا کند آنها به نقل از کسانی که گذشته آنها نیز سرشار از این گونه "خدمات" به ملت و طبقه کارگر ایران است.

\*\*\*\*\*

بر گرفته از توفان شماره ۸۱ آذر ماه ۱۳۸۵ ارگان مرکزی حزب کار ایران

[www.toufan.org](http://www.toufan.org) [toufan@toufan.org](mailto:toufan@toufan.org)